

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

حمید عطاء آدم

۲۲.۰۳.۰۹

نوروز و معجزه گران ((جنده بالا))!

نوروز، این دروازه عبور از ملک سرما و یخ پندان به سوی دامنه های شادابی، طراوت و عطر های دل انگیز بهاری، در کشور ما و اکثر باشندگان آریانی نژاد در منطقه ما، روزی است تاریخی و باستانی که قدامت آن شاید به قدامت آریانای باستان و نژاد آریائی برسد.

در مورد این روز، گفتن زیاد به زیاد گفتن خواهد ماند. چون این روز و خصوصیت های آن در گوشه گوشه کشور ما هویدا و برملا است. باشندگان هر قریه و منطقه ای از اینروز نظر به توان و عنعنه به میراث مانده از نیاکان شان استقبال میکنند. درین میان استقبال نوروز در ولایت باستانی مزار شریف از شکوه و دبده خاصی برخوردار است که در دیگر نقاط کشور مانند آن کمتر دیده میشود.

شاید دو عامل بزرگ، در بزرگی این جشن در این ولایت تأثیر داشته باشد:

۱ – اینکه مزار شریف " بلخ - بخدی تاریخی " یکی از سابقه ترین شهرهای است که به دست آریانیان بنا شده و تاهنوز هم تسلسل گروهی و اجتماعی خود را همراه با قسمتی از عنعنه های تاریخی، با تمام فراز و نشیب های حوادث تاریخی حفظ نموده است.

۲ – وجود مزاری در آن، که مشهور به مزار حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خلیفه چهارم مسلمانان میباشد.

درین روز، بلکه تا چهل روز شهر مزار شریف حالت و وضعیت استثنائی دارد. در پهلوی اینکه درین روزها مردم عامه مزار و مهمانان زائر آن، از دخول روز های بهاری استقبال میکنند، عده ای هم به کاسبی و کارو بار با استفاده از کثرت زائرین و مهمانان وارد شده از دیگر نقاط کشور میگردانند.

و همانگونه که معلوم است مراسم نوروز با بلند کردن جنده (جهنده) یا توغی که با تکه های رنگ رنگ پوشیده شده است رسماً شروع میشود. در این مراسم "جنده بالا" شاید عده زیادی از هموطنان ما شنیده باشند و یا هم دعوی شاهد بودن با سر و چشم خودشان را داشته باشند که در اثنای مراسم جنده بالا معجزاتی رخ میدهد که مشهور ترین آن بینا شدن نابینایان است!

در مورد این سرّ زمانی، قصه ای را از زبان یکی از هموطنان خویش که خودش یکی از قهرمانان آن بود، شنیدم که میخوام آنرا با دیگران شریک سازم.

سالها قبل آنگاه که به حکم مزدوران بیگانه پرست روانه زندان پلچرخ شدم از تصادف روزگار در یکی از اطفا که حدود ۱۰۰ نفر بودیم با سه نفر که در یک دوسیه (خرید و فروش سلاح) سهیم بودند، آشنا شدم.

این سه نفر نه از مخالفین دولت بودند و نه هم سرشان به سیاست و میگشت. اما چون دولت "کارگری" ما فکر میکرد که غیر از خودشان تنها مخالفین شان سلاح دارند، لذا این چنین افراد و امثال شان را هم با دیگر زندانیان سیاسی یکجا در بند میکشیدند.

این گروپ روی شرایط محیطی و اجتماعی، از جمله کیسه بران و دزدان مشهور کابل در آنزمان (دهه ۵۰ خورشیدی) بار آمده بودند، که از خود و رفقای شان همیشه به نام " جوان - و - جوانا " یاد میکردند.

برای من آگاه شدن از عالم " جوانا " خیلی جالب بود، از همین رو با آنها سر صحبت و گرم جوشی را گرفتم. یکی از آنها به نام رضا بود که که بنا به گفته خودشان از همان " جوانا "ی معروف کابل بود، که در بین رفقایش بنام " رضای دک ... " مشهور بود.

گاه گاهی از رضا خواهش میکردم تا حکایات و کار کردهایش را برایم قصه کند. و وی هم با تمام بی آلاشی که داشت قصه های درد آور، وحشتناک، و حیرت آورش را برایم میکرد. و از آنجمله داستان میله نوروز مزار شریف را....

از زبان خود رضای دک... میشنویم :

"پیش از روز نوروز همراهی چند تا از جوانای دیگه ده روضه سخی جان میرفتیم. شب نوروز پلانه جور میکردیم: صبح یکی ما خود کور میساخت (اکت کور را اجرا میکرد) و یکی دیگه هم همراهیش میبود و دوسه نفر دیگه هم ده وقتی که همو نفری معلوماتار صدا میکنه که مه جور شدیم، مه دیده میتانم، باید شاهدی بتن و قسم بخورن که ما همی نفر را بیشتر دیده بودم که کور بود و دستش را این مردکه (نفری که همراه اکت کننده نابینائی میبود) کش میکرد.

صبحی میرفتیم ده بین مردم، ده بیروبار. همو وختی که جنده سخی جان به بالا میگردن و کلاهی به همو طرف میدین، نفری که وظیفه کور را داشت یکدفعه چپ میزد که اونه مه میبینم... مه میبینم!!

نفری که همراهی همی کور دروغی میبود مردمه میگفت که مه ای قومایمه از خاطر جور شدن به جنده سخی جان آوردم که از برکت سخی جان حالی جور شده.

او نفرای دیگه مام هرکدامشان شاهدی میدادن و قسم میخوردن که ما همی آدمه بیشتر دیده بودیم که کور بود و اونو نفر دیگه، دستشه گرفته بود.

ده ای وقت مردم ده چور کدن کالای همی آدم میشن و ما هم ده همی بیروبار جیب هایشان خالی میکردیم." رضا با لبخندی که در آن حسرت و لذت دوره های گذشته خوانده میشد با کلماتی چون: "هی هی چه زمانائی بود" و امثال آن، قصه اش را تمام میکرد.

در این قصه شاید بتوان بگوشت هائی از حقیقت آنچه در نزد عده ای مشهور شده است پی برد. از مراسم جنده بالا کردن میتوان به نام رسم و عنعنه ملی نوروزی یاد کرد. ولی ربط دادن آن به دین فکر میکنم جفائی است به دین و فرهنگ هردو. این، دوستی و عشق به دین نیست تا هر آنچه را در دیگ دین انداختند بپذیریم. ای بسا که دین خودش از اینگونه مسایل دشنه به کمر خورده است، و چه انسانهائی که وقتی عقلشان را در مقابل چنین چیزهای خیالی بافته شده توسط عده ای قرار میدهند فکر میکنند که همه دین عبارت است از همین خرافه و گرافه گوئی. به نظر من دین خودش درین جا میان دوسنگ همزمان کوبیده میشود: آنانی که در ظاهر به نام دوستی به دین، هر خوب و بد را رنگ دین و اعتقاد دینی داده، زهر را به نام نوش دارو سر میکشند. دیگر هم آنانی که عقده هائی از دین را روی عوامل خاصی به دل دارند و این عقده را با هر وسیله و طریقه ای میخوانند آب کنند.

نکته دیگری که میخواهم به مناسبت نو روز با آن در تماس شوم وجود ضریحی است که در شهر مزار شریف موقعیت داشته و این شهر نامش را از آن برگرفته است.

هیچ اختلافی در این نیست که حضرت علی کرم الله وجهه در کوفه توسط یکی از اعضای فرقه "خوارج" به شهادت رسید، خوارج که تنها طایفه خود را مسلمان مینامیدند و دیگران را همه کافر خطاب میکردند، آنقدر راه افراط را در پیش گرفتند که بهترین شخصیت اسلامی را که حضرت علی رضی الله عنه بود به شهادت رسانیدند، و بیم آن هم بود که حتی به قبر و جسد شان اذیت برسانند لذا جسد شان را قسمی به خاک سپردند که به جز چند نفر معدود، دیگران محل دفن ایشان را نمیدانستند.

موضوع انتقال تابوت حضرت علی در هیچ جائی که دارای ارزش تاریخی معتبر باشد ذکر نشده. و به جز افغانها دیگران همه معتقدند که مقبره حضرت علی (رض) در نجف است و اما افغانها چرا به چنین عقیده گرویده اند؟

سالها قبل در این زمینه کتابی را که توسط شخصیت فرهنگی و رئیس دفتر تشریفات (۴) [دارالانشاء] اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، آقای کهگدای مرحوم نوشته شده بود خوانده بودم که در آن آقای کهگدای قصه نقل تابوت آنحضرت را از کوفه به بلخ نوشته و طبعاً در این نوشته اساسات تاریخ نویسی را در اثبات این حادثه مراعات نکرده و روایات را بدون مراعات نقد راوی و خبر، فقط روی شنیدن از غیر مصادر اصلی آن، و بعضاً روایت های گنگ ذکر کرده بودند. به گفته ایشان اقارب حضرت علی (ک) از فردی (فکر میکنم ابومسلم خراسانی بود) میخواهند تا تابوت آنحضرت را به جای امنی نقل دهند که بالاخره در حوالی بلخ به صورت مؤقت دفن گردیده و سالهای دراز در همانجا باقی میمانند. تا اینکه در خواب! یکی از امیران منطقه می آید که حضرت علی به وی جای تابوت خود را در محلی به وی نشان میدهد و آن امیر هم آن جا را کاویده تابوت را می یابد و همدار آنجا بالای تابوت حظیره و مزاری میسازد که امروز ما شهر مزار شریف را به نام آن میشناسیم.

این گونه قصه ها هرگز نمیتوانند سند تاریخی برای یک واقعه و یا یک مسأله باشد. این قصه ها و روایات بیشتر به قصه های سادوانی میماند که در بازارها و چارسو ها با صدای بلند قصه های خیالی را با رنگ دین آمیزش

داده، به گوش مردم ساده و عوام میرسانیدند و بعد از گفتن آن قصه های خارق العاده و نوشیدن چای سبز، از مردم پول جمع میکردند. این قصه ها که نقل مجلس مردم عوام میبود احیاناً عده ای از مردم چیز فهم مارا نیز روی ملحوظات خاصی در خود می پیچید، و چقدر از این قصه ها که توسط عده ای و در لباس مسایل مذهبی و دینی توجیه میشد و انتظار قبول آنها از دیگران هم داشتند. در حالیکه اثبات اینگونه روایات تاریخی با اسلوب مؤرخین ثقه اسلامی در مخالفت قرار دارد. زیرا مؤرخین اسلامی حکم تثبیت هر خبر را به مجرد شنیدن آن نمیدادند. چون عوامل عدیدی را سبب اختراع یک قصه یا تغایر در متن واقعه میدانستند از همین رو شخصیت نقل کننده خبر را و چگونگی اطلاع وی را از واقعه و حادثه روایت شده موشگافی میکردند، و از همینجا بود که یک شاخه جدید علمی را به نام " علم الرجال " به وجود آوردند.

در قصه نقل تابوت حضرت علی (ع) هیچ نوع از آنهمه قواعد نقل خبر مراعات نشده تا اینکه در نهایت روی خواب و رؤیا نیز اتکاء نموده است که درین موارد هیچ اساس علمی نداشته و از نگاه مذهبی هم، خواب دیدن کسی مثبت حکمی شده نمیتواند.

در صورتیکه گفتار مرحوم کهگدای را قبول کنیم چگونه میتوان وجود مقبره آنحضرت را در نجف که اکثریت مسلمانان به آن باور دارند توجیه کنیم؟

گاه گاهی عده ای شعر شاعری را و یا تمثیل به ظواهر طبیعی را دلیل می آرند مثلاً گویند: آفتاب یکی است ولی اشعه اش در همه جا!، و یا اینکه اینجا جای سم اسپ! و یا اثر ضربه شمشیر آن راد مرد است!، که اینگونه استدلال ها جفائی است در حق دین، و مخالفت با منطق و عقلانیت. ولی با تأسف چون در بین مردمی ساده رایج شده و رنگ دین هم دارد، اکثراً بی چون و چرا آنها میپذیرند، در حالیکه خود دین صدمه بزرگ آنها تحمل میکند.

و چقدر از این قصه ها در فکر و ذهن عوام ما جا داده شده است با همه اینها!

آمدن فصل روح نواز بهاری را به همه هموطنان و باورمندان این روز و فصل زیبای طبیعت در هر گوشه دنیا مبارکباد میگویم و امیدوارم تا بهار آرامش و خرمی در پهنه، پهنه ای وطن ما چادرش را بر فرازد.